



Relations between the Abbasid caliphs and the Seljuqs of Iraq: From the Caliphate of Rashed to the murder of Mostanjad (529-566 A. H)

Mohsen Morsalpour¹ Mohsen Momeni² Mahdi Asadi³

1. Associate professor of history department, University Sistan and Baluchestan, Iran.
Email: morsalpour@lihu.usb.ac.ir
2. Associate professor of history department, Urmia University, Iran.
Email: m.momeni@urmia.ac.ir
3. Assistant professor of history department, Shahid Bahonar University of Kerman, Iran.
Email: mahdiasadi@uk.ac.ir

Abstract:

The death of Sultan Mohammad Seljuqi in 511 A. H was the beginning of the weakening of the Seljuqs and the efforts of the Abbasid caliphs to strengthen the worldly power. These conflicts led to many disagreements and controversies between the Seljuqs of Iraq and the Abbasid caliphs. The internal disagreements among the Seljuk princes caused the caliphs to seize the opportunity to consolidate their power and encourage the decentralization of the military commanders. For example, Caliph Al-Rashed Belleh, relying on the legacy that came to him from his father (Mostarshad), made great efforts to get out of the control of the Seljuqs of Iraq. The present research, written through the descriptive-analytical method relying on primary sources, seeks to investigate the relations between the Abbasid caliphs and the Seljuqs of Iraq and the policy of the caliphs to gain power. The findings of the research declare that the Abbasid caliphs managed to strengthen their authority in Iran by creating division among the Seljuk princes, alliance with Atabakan and weaker princes, considering the prevailing conditions in Iran at the end of the 6th century A. H which led to the emergence of Khwarazmianan, and benefiting from the extra-regional forces, they ended the political life of the Seljuks of Iraq.

Keywords: Abbasid caliphate, Seljuqs of Iraq, Al-Rashed Belleh, Baqdad, Al-Mustanjad Belleh.

Article Info:

Article type: Research Article

Article history: Received April 1, 2020

Received in revised form September 12, 2020

Accepted November 16, 2020

Published online December 30, 2023

Cite this article:

Morsalpour, M., Momeni, M., Asadi, M. (2023). Relations between the Abbasid caliphs and the Seljuqs of Iraq : From the Caliphate of Rashed to the murder of Mostanjad (529-566 A. H). *History of Islam*, 24(4), 181-207. <https://doi.org/10.22081/hiq.2023.57257.2023>



Bagher Al-Olum University



ISSN 2783-414X



العلاقات بين الخلفاء العباسيين وسلاجقة العراق: من خلافة الرشيد إلى مقتل المستنجد (٥٦٦ - ٥٢٩ق)

محسن مرسلپور^١ محسن مؤمني^٢ مهدي أسدي^٣

١. أستاذ مساعد في قسم التاريخ جامعة سيستان و بلوشستان، زاهدان، إيران. البريد الإلكتروني: morsalpour@lihu.usb.ac.ir
٢. أستاذ مساعد في قسم التاريخ، جامعة أرومية، أرومية، إيران. (الكاتب الرئيسي) البريد الإلكتروني: m.momeni@urmia.ac.ir
٣. أستاذ مساعد في قسم التاريخ، جامعة باهنر كرمان، كرمان، إيران. البريد الإلكتروني: mahdiasadi@uk.ac.ir

الملخص:

تعتبر وفاة السلطان محمد السلجوقي عام ٥١١ قبل الميلاد بداية لفترة الاضمحلال لدى السلاجقة، وفي المقابل فإن جهود الخلفاء العباسيين كانت تهدف إلى تقوية القدرة الدنيوية. هذا التعارض كان سبباً للعديد من الصراعات بين سلاجقة العراق والخلفاء العباسيين.

وقد أدى التشتت الداخلي للأمرء السلاجقة إلى اغتنام الخلفاء العباسيين الفرصة لتحكيم نفوذ السلطة وتعزيز مركزية الأمرء العسكريين، فعلى سبيل المثال، ما قام به الخليفة الراشد بالله من بذل الكثير من أمواله التي ورثها عن أبيه المسترشد، من أجل الخروج عن سيطرة سلاجقة العراق. تسعى هذه الدراسة، و من خلال المنهج الوصفي التحليلي والاعتماد على المصادر الأصلية، إلى دراسة العلاقات بين الخلفاء العباسيين و السلاجقة في العراق، بالإضافة إلى تبيين سياسة الخلفاء في الوصول إلى السلطة.

تظهر نتائج الدراسة أنّ الخلفاء العباسيين، و من خلال إيجاد التفرقة بين الأمرء السلاجقة، قاموا بتضعيف الإتحاد بين الأتابكة و الأمرء، و بالنظر إلى الظروف السائدة في إيران، في نهاية القرن السادس الهجري القمري، الذي أعقب ظهور قوة الخوارزميين، تمكنوا أولاً من تثبيت سلطتهم في العراق، و بعدها القضاء على الحياة السياسية لسلاجقة العراق من خلال توظيف القوى خارج الإقليم.

الكلمات المفتاحية: الخلافة العباسية، سلاجقة العراق، الراشد بالله، بغداد، المستنجد بالله.

اطلاعات المقالة:

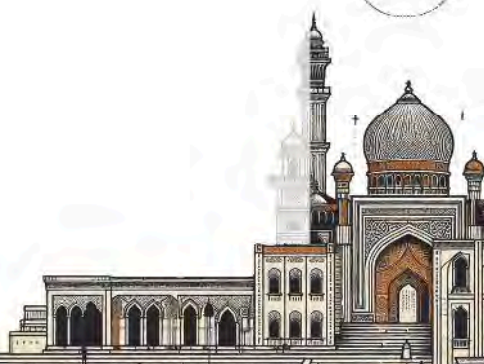
نوع المقالة: بحثية

تاريخ الاستلام: ٢٠٢٠/٠٤/٠١ | تاريخ المراجعة: ٢٠٢٠/٠٩/١٢ | تاريخ القبول: ٢٠٢٠/١١/١٦ | تاريخ النشر: ٢٠٢٣/١٢/٣٠

استشهاد به هذا المقال:

مرسلپور، محسن؛ مؤمني، محسن؛ أسدي، مهدي (٢٠٢٣). العلاقات بين الخلفاء العباسيين وسلاجقة العراق: من خلافة الرشيد إلى مقتل المستنجد (٥٦٦ - ٥٢٩ق). تاريخ الإسلام، ٢٤(٤). ١٨١-٢٠٧. <https://doi.org/10.22081/hiq.2023.57257.2023>

پرتال جامع علوم انسانی





مناسبات خلفای عباسی با سلجوقیان عراق از خلافت راشد تا قتل مستنجد

(۵۲۹-۵۶۶ق)

محسن مرسلپور^۱ محسن مؤمنی^۲ مهدی آسدی^۳

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران. رایانامه: morsalpour@lihu.usb.ac.ir

۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران. (نویسنده مسئول) رایانامه: m.momeni@urmia.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه باهنر کرمان، کرمان، ایران. رایانامه: mahdiasadi@uk.ac.ir

چکیده:

مرگ سلطان محمد سلجوقی در سال ۵۱۱ق، سرآغاز تضعیف سلجوقیان و در نقطه مقابل، تکاپوی خلفای عباسی به منظور تقویت قدرت دنیوی بود. این تعارض ها، سبب کشمکش های زیادی میان سلجوقیان عراق و خلفای عباسی گردید. تشتت داخلی شاهزادگان سلجوقی، سبب شد که خلفا فرصت را برای تحکیم قدرت مغتنم شمرده و به تمرکزگیزی امرای نظامی دامن بزنند؛ به عنوان نمونه، خلیفه الراشد بالله، با تکیه بر میراثی که از پدر (مسترشد) به او رسیده بود، تلاش فراوانی برای خارج شدن از سیطره سلجوقیان عراق انجام داد. پژوهش حاضر، باروش توصیفی — تحلیلی و با تکیه بر منابع دست اول، در پی بررسی مناسبات خلفای عباسی و سلجوقیان عراق و سیاست خلفا برای به دست آوردن قدرت است. یافته های پژوهش، نشان می دهد که خلفای عباسی با تفرقه افکنی در بین شاهزادگان سلجوقی، اتحاد با اتابکان و شاهزادگان ضعیف تر و با توجه به شرایط حاکم بر ایران، در پایان قرن ششم هجری قمری که ظهور قدرت خوارزمشاهیان را در پی داشت، موفق شدند ابتدا قدرت خود را در عراق عرب تثبیت نمایند و سپس، با به کارگیری نیروهای فرمانطقه ای، به حیات سیاسی سلجوقیان عراق پایان دهند.

کلیدواژه ها: خلافت عباسی، سلجوقیان عراق، الراشد بالله، بغداد، المستنجد بالله.

اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

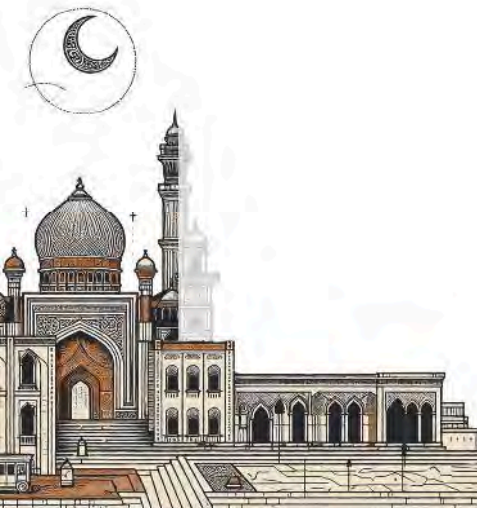
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۳ | تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۰۶/۲۲ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۲۶ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۰/۰۹



استناد:

مرسلپور، محسن؛ مؤمنی، محسن؛ آسدی، مهدی (۱۴۰۲). مناسبات خلفای عباسی با سلجوقیان عراق از خلافت راشد تا قتل مستنجد (۵۲۹-۵۶۶ق). تاریخ اسلام، ۲۴(۴)، ۱۸۱-۲۰۷. <https://doi.org/10.22081/hiq.2023.57257.2023>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



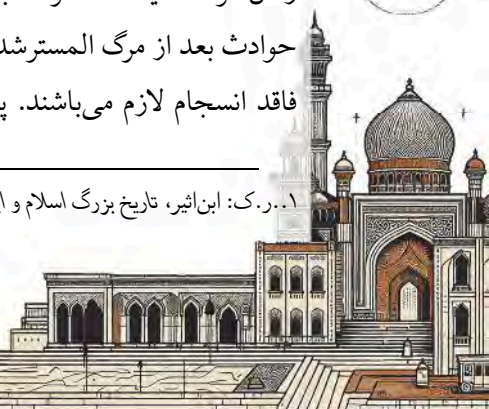
مقدمه

با ورود طغرل بیک سلجوقی به بغداد در سال ۴۴۷ق، خلیفه القائم بامرالله عباسی (۴۲۲-۴۶۷ق)، به ناچار در مقابل سلجوقیان بخش اعظم قدرت سیاسی و دنیوی خود را به نفع تازه واردان از دست داد. سلاطین قدرتمند سلجوقی، با کمک وزرای ایرانی خود، تلاش نمودند خلافت و سلطنت را از هم تفکیک نموده و نقش خلفا را به امور معنوی فرو کاهند. سلجوقیان در امور بغداد نیز با گماشتن وزیر برای خلیفه و انتخاب شحنة مداخله می نمودند و خلیفه حتی در دارالخلافه اختیار چندانی نداشت. کاهش قدرت سلجوقیان بعد از مرگ سلطان محمدبن ملکشاه در سال ۵۱۱ق و انتقال مرکز ثقل حکومت سلجوقی به خراسان، سبب شد تا خلفا با سلاطین سلجوقی عراق که قدرت کمتری داشتند، به تقابل برخیزند. کشاکش داخلی شاهزادگان سلجوقی، اتابکان و امرای حمایت کننده آنان برای دست یافتن بر قدرت، سبب گردید تا خلفا جهت کسب قدرت دنیوی فرصت پیدا کنند. نخستین خلیفه‌ای که در تکاپوی کسب قدرت دنیوی و تقابل با سلجوقیان عراق برآمد، خلیفه مسترشد بالله (۵۱۳-۵۲۹ق) بود که با سلاطین سلجوقی، محمود و مسعود، به جنگ پرداخت.^۱ روند روبه‌فزونی قدرت‌گیری خلافت عباسی، از به قدرت رسیدن مسترشد آغاز شد و پس از او، به اوج رسید. پژوهش حاضر، حول محور این پرسش سامان یافته که خلفای عباسی در تقابل با سلجوقیان عراق، از چه سیاست‌هایی استفاده نموده‌اند؟ و در پاسخ، این فرضیه مطرح شده که خلفای عباسی به تشمت و نفاق داخلی سلجوقیان دامن زده و از اتحاد با اتابکان و شاهزادگان ضعیف‌تر سود می‌جستند و حتی به دشمنان فرامنطقه‌ای هم متوسل می‌شدند.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های موجود در این حوزه، بیشتر به مناسبات خلفای عباسی با سلجوقیان بزرگ تا زمان مرگ خلیفه المسترشد بالله پرداخته‌اند و پژوهش‌های جدید، به دلیل مغشوش بودن حوادث بعد از مرگ المسترشد و حضور نیروهای مختلف برای کسب قدرت و مشروعیت، فاقد انسجام لازم می‌باشند. پس، ضرورت پژوهش در عوامل تأثیرگذار در این مناسبات،

۱. ر.ک: ابن‌اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۵، ص ۲۳۹.





بیشتر احساس می‌شود. کتاب تاریخ سلجوقیان از آغاز تا فرجام، تألیف سید ابوالقاسم فروزانی مبحثی درباره این موضوع ارائه داده است. کجباغ و قدیری نیز در کتاب سلجوقیان عراق فصلی را به روابط خلفای عباسی و سلجوقیان عراق اختصاص داده‌اند که رویکرد توصیفی دارد. از مقالات جدید می‌توان به مقاله‌ای تحت عنوان «روابط سلجوقیان با خلافت عباسی با تأکید بر دوران سلطان مسعود سلجوقی» تألیف آنا دردی کریمی اشاره کرد. پژوهشگر در این پژوهش، به ذکر مختصری از مناسبات سلاطین سلجوقی با خلافت عباسی پرداخته است و به مسائل مهم و تأثیرگذار بر روابط سلطان و خلیفه اشاره کرده است. این مقاله، نتوانسته تمام تحلیل‌ها و تبیین‌ها را پوشش دهد. شاید علت آن، حجم کم مقاله مورد نظر باشد. همچنین، می‌توان به مقاله‌ای تحت عنوان «بحران مشروعیت و جانشینی؛ از دوره ملک‌شاه تا پایان دوره سلجوقیان» تألیف شهناز مسلمی اشاره کرد. نویسنده به رابطه سلطان و اصولاً سلطنت با عوامل و جریان‌های تأثیرگذار در قدرت و حاکمیت پرداخته و به صورت گذرا به روابط سلاطین سلجوقی با خلفای عباسی اشاره نموده است.

خلیفه راشد بالله: تکاپوهای انتقام از سلطان مسعود

پس از قتل خلیفه مسترشد بالله توسط فداییان اسماعیلی، فرزندش ابوجعفر المنصور راشد بالله در سال ۵۲۹ق، در بغداد به خلافت برگزیده شد. سلطان مسعود سلجوقی نیز این انتخاب را پذیرفته و از شحنة خود در بغداد خواست با خلیفه جدید بیعت نماید. درباره قتل خلیفه المسترشد و عوامل اصلی این اقدام، نظرات مختلفی مطرح شده است. برخی منابع، اسماعیلیان را عامل قتل او می‌دانند و برخی دیگر، سلاطین سلجوقی را عامل اصلی کشته شدن مسترشد دانسته‌اند.^۱

سلطان مسعود که از استحکام پایه‌های قدرت خلیفه در بغداد هراس داشت، در پی ممانعت از امتداد مشی مسترشد، توسط راشد بود و بدین سبب، توسط شحنة خود در بغداد، از او پیمان گرفت که در صورت اقدام نظامی علیه سلطان، خود را از خلافت خلع کرده

۱. ر.ک: مرسلپور و اسدی، «تکاپوهای خلیفه مسترشد عباسی برای کسب قدرت دنیوی و تقابل او با سلجوقیان عراق»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، ش ۱۵، ص ۱۸۱-۱۸۲.

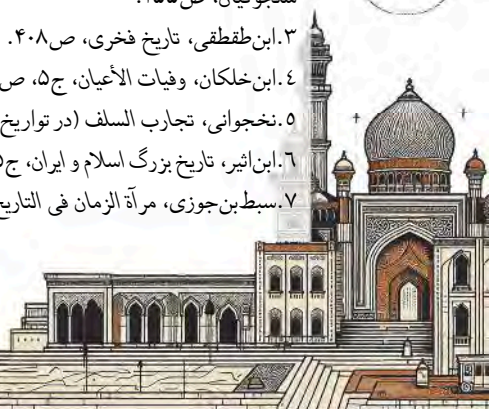


است؛^۱ لکن به نظر می‌رسد سیاست‌های خلیفه راشد، در امتداد سیاست‌های پدرش مبنی بر اکتساب قدرت دنیوی و قطع ید شاهزادگان سلجوقی از عراق بود. به همین جهت، تعارض او با سلطان مسعود، اجتناب ناپذیر می‌نمود. راشد، سلطان مسعود را عامل اصلی قتل پدرش می‌دانست و علت مخالفت با سلطان نیز گرفتن انتقام خون پدرش بود.^۲ اگرچه مسترشد با ضرب کارد اسماعیلیان کشته شد و سلطان مسعود از آن تبرّی می‌جست، اما علاوه بر راشد، برخی مورخان چون: ابن طقطقی،^۳ ابن خلکان،^۴ ابن اثیر و نخجوانی^۵ نیز عامل اصلی قتل را سلطان مسعود دانسته‌اند. البته در این میان، تمایل خلیفه راشد به کسب قدرت دنیوی را نباید از نظر دور داشت.

نخستین اقدام خلیفه راشد، اخراج نیروهای نظامی سلجوقی در سال ۵۳۰ق از بغداد بود. خلیفه توانست با بیرون راندن شحنة بغداد و اخراج نیروهای سلجوقی از شهر - که منجر به غارت دارالسلطان نیز شد - برخی مخالفان سلطان را نیز با خود همراه سازد. با این اقدام، برخی امرای ناراضی از سلطان، از جمله: عمادالدین زنگی، حاکم موصل، یرنقش صاحب قزوین و بغش کبیر صاحب اصفهان، به اتحاد با خلیفه گرایش یافتند.^۶

دومین اقدام خلیفه، برانگیختن رقابت سایر شاهزادگان سلجوقی با سلطان مسعود بود و این اقدام، از این روی انجام شد که سبب اشتغال سلطان به اختلافات داخلی و ممانعت از توجه او به بغداد شود. خلیفه راشد، ملک داود، برادر سلطان مسعود را به بغداد فرا خوانده و در عمارت سلاطین جای داد و به صورت رسمی، خطبه به نام داود خوانده شد.^۷ ذکر نام ملک داود در خطبه به جای سلطان مسعود، در امتداد سیاست خلیفه مسترشد مبنی بر حمایت از شاهزاده ضعیف در برابر سلطان وقت، و اشتغال سلطان به اختلافات داخلی بود.

۱. ابن اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۵، ص ۲۶۵-۲۶۶؛ ابن قلانسی، ذیل تاریخ دمشق، ص ۲۵۸.
۲. راوندی، راحة الصدور، ص ۲۲۸؛ صدرالدین علی حسینی، اخبار الأمرا والملوک السلجوقیة، ص ۲۱۱؛ توران، سلجوقیان، ص ۲۵۵.
۳. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۴۰۸.
۴. ابن خلکان، وفيات الأعیان، ج ۵، ص ۲۰۱.
۵. نخجوانی، تجارب السلف (در تواریخ خلفا و وزرای ایشان)، ص ۲۹۶.
۶. ابن اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۵، ص ۲۵۳-۲۵۴؛ طقوش، تاریخ السلاجقة فی خراسان و ایران و العراق، ص ۲۴۱.
۷. سبطین جوزی، مرآة الزمان فی التاریخ الأعیان، جزء العشرون، ص ۲۸۲؛ ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۲۸۵.





اقدام سلطان مسعود در مطالبه خسارت، سبب عاصی تر شدن خلیفه شد. سلطان طبق عهدنامه‌ای، از خلیفه المسترشد پیمان گرفته بود که خسارت جنگ با لشکر سلجوقی را بپردازد؛ اما مسترشد پیش از پرداخت خسارت، به قتل رسید. سلطان از طریق شحنة خود در بغداد، از خلیفه خواست که غرامت چهارصد هزار دیناری جنگ را مطابق عهدنامه مسترشد، بپردازد؛ اما راشد از این کار ابا نمود و شمشیر خود را به نشانه پیکارجویی به شحنة سلطان نشان داد. عدم وصول مال، سبب جنگ خلیفه و سلطان مسعود شد.^۱

سلطان مسعود هنوز قدرت نظامی مؤثری داشت و این اقدام خلیفه را بر نمی‌تافت. بنابراین، وی در سال ۵۳۰ق به سوی بغداد لشکر کشید. راشد بالله، خود را برای پیکار با سلطان آماده نمود؛ اما بخشی از نیروهای متحد خلیفه، با مشاهده لشکر قدرتمند سلطان، پیش از آغاز نبرد در هراس از رویارویی با نیروهای سلطان مسعود، از جنگ کناره جستند. خلیفه چاره‌ای نداشت جز اینکه بغداد را به سلطان واگذاشته و به همراه عمادالدین زنگی به موصل بگریزد. سلطان مسعود، به بغداد وارد شد و تصمیم به خلع خلیفه گرفت. او به استناد سوگندنامه‌ای که از راشد بالله گرفته بود، مبنی بر اینکه هرگاه سپاهی گرد آورد یا خروج کند، خود را از خلافت خلع کرده است، در حضور قاضیان و فقیهان، وی را خلع نمود و ابو عبدالله محمد مقتفی (۵۳۰-۵۵۵ق) را به خلافت نشانید.^۲

خلع راشد، سبب شد که وی مجدداً به پیکار با سلطان بشتابد و با گردآوردن مجدد متحدان خود و ترمیم نیروهایش، آماده نبرد شد. سپاهیان خلیفه در پیکار اولیه توانستند لشکر سلجوقی را مغلوب نمایند؛ لکن متحدان خلیفه به جای تعقیب سلطان مسعود و شکست کامل او، صحنه کارزار را وا گذاشتند. خلیفه مخلوع حکومت، مناطقی را به آنان وعده داده بود و ایشان هر یک به سرعت به مناطق مورد نظر شتافتند. برخی نیز چون عمادالدین زنگی با سلطان به مصالحه پرداختند. به این ترتیب، اتحاد برخی از اتابکان و امرا با خلیفه، مجدداً از

۱. ابن جوزی، المنتظم فی التاريخ الملوك والأمم، ج ۱۰، ص ۵۴؛ ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۱۲، ص ۲۱۰؛ طقوش، تاریخ السلاجقة فی خراسان وایران والعراق، ص ۲۴۲.

۲. ابن اثیر جزری، تاریخ الباهر فی الدولة الأتابکیة، ص ۵۳؛ عمادالدین کاتب اصفهانی، تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۳۰۴؛ ابن جوزی، المنتظم فی التاريخ الملوك والأمم، ج ۱۰، ص ۵۴؛ سبط بن جوزی، مرآة الزمان فی التاريخ الأعیان، الجزء العشرون، ص ۲۸۴.



هم پاشید.^۱ اقدام دیگر خلیفه مخلوع جهت بازگرداندن خلافت، تلاش برای وارد کردن سلطان سنجر به مناسبات غرب قلمروی سلجوقی و قرار دادن او در برابر سلطان مسعود بود. راشد در این مورد نیز از الگوی مسترشد پیروی نمود. مسترشد نیز پیش‌تر تلاش ناکامی برای بهره‌گیری از سنجر علیه سلجوقیان عراق داشت. خلیفه طی نامه‌ای به سنجر، نه تنها از سیاست‌های مسعود شکایت کرد، بلکه از او خواست با سپاهیان‌ش جهت مقابله با سلطان مسعود به غرب بیاید؛ اما سلطان سنجر در نامه‌ای متذکر شد که مشکلاتی در شرق دارد و آمدن به غرب برای او مقدور نیست.^۲ به نظر می‌رسد که مشکلاتی که سنجر جهت عدم ورود به منازعات غرب امپراطوری بیان کرده، بهانه‌ای بیش نبوده است. سنجر نیز مطابق سیاست خود مبنی بر مقابله با قدرت‌گیری خلفا عمل نمود و به طور غیرمستقیم، نارضایتی خود از اعمال راشد نشان داد. خلیفه مخلوع، آخرین تلاش خود را برای بازگرداندن قدرت انجام داد. وی در سال ۵۳۱ق با سپاه سی‌هزار نفری به اصفهان یورش برد و آن را در حصار گرفت. پس از گذشت مدتی از محاصره، یاران او پراکنده شدند و خودش نیز توسط فداییان اسماعیلی کشته شد.^۳ ابن طقطقی درباره علت حرکت راشد به سوی اصفهان می‌نویسد:

«راشد کارش در موصل رونق نگرفت و از آنجا به اصفهان رهسپار شد. سپس،

گروهی از ملاحده بر سر او ریخته، وی را نزدیک دروازه اصفهان به قتل رساندند.»^۴

خلافت مقتفی: بازآفرینی قدرت دستگاه خلافت

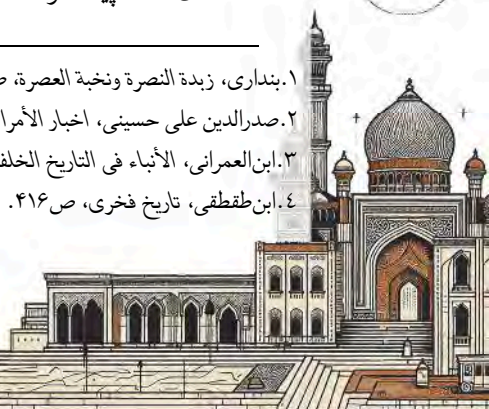
مناسبات خلیفه‌المقتفی با سلجوقیان عراق را به دو دوره می‌توان تقسیم‌بندی نمود: ۱. دوره اول از سال ۵۳۱ق شروع شده و با مرگ سلطان مسعود در سال ۵۴۷ق به پایان رسید؛ ۲. دوره دوم از مرگ سلطان مسعود در سال ۵۴۷ق شروع گردید و تا زمان مرگ خلیفه‌المقتفی در سال ۵۵۵ق ادامه پیدا کرد.

۱. بنداری، زبدة النصرة ونخبة العصرة، ص ۲۱۴؛ ابن‌قلانسی، ذیل تاریخ دمشق، ص ۲۵۶.

۲. صدرالدین علی حسینی، اخبار الأمرا والملوک السلجوقیة، ص ۲۱۰.

۳. ابن‌العمرائی، الأنباء فی التاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳؛ ابن‌اثیر الجزری، التاریخ الباهر فی الدولة الأتابکیة، ص ۵۵۵۴.

۴. ابن‌طقطقی، تاریخ فخری، ص ۴۱۶.





دوره اول

سلطان مسعود به منظور تحت نظر گرفتن نهاد خلافت، به انتصاب ابوعبدالله محمدبن حسین، پسر خلیفه المستظهر بالله (۵۳۰ - ۵۵۵ق) با لقب المقتفی لأمرالله به عنوان خلیفه جدید مبادرت نمود. تعیین خلیفه توسط سلاطین سلجوقی، پیش تر انجام نگرفته بود و سلطان مسعود برای نخستین بار در مناسبات سلجوقیان با نهاد خلافت، به تعیین خلیفه روی آورد. با توجه به تکاپوهای مسترشد و راشد در جهت اکتساب قدرت دنیوی و تقابل با سلجوقیان عراق، سلطان مسعود با اخذ سوگند، مقتفی را به خلافت نشانده. سلطان تمامی حدود اختیارات خلیفه را مشخص کرد و مقتفی نیز چاره‌ای جز پذیرش تمام خواسته‌های سلطان نداشت. توانایی خلفای سلف در جمع‌آوری سپاه و بیم سلطان مسعود از قدرت معنوی خلیفه، سبب شد که اقدامات بیشتری جهت تسلط هرچه بیشتر بر خلیفه جدید صورت دهد. سلطان در جهت سلطه بر خلیفه و از سویی برای تقرّب بدو، خواهرش را به نکاح مقتفی درآورد و از سوی دیگر، تلاش نمود تا با بهره‌گیری از رقبای خلیفه، از توسعه قدرت وی ممانعت نماید. نمایندگان سلطان مسعود همه نواحی عراق را تصرف نمودند.^۱ همچنین، سلطان حیطة قدرت و اختیارات دشمن عقیدتی خلفا، یعنی مزیدیان شیعه مذهب را گسترش داد و دخترش را به ازدواج صدقه‌بن دبیس (۵۲۹-۵۳۲ق)، از امرای مزیدی حله، درآورد.^۲ بنی مزید، حاکم بر شهرهای شیعه‌نشین جنوب بغداد، عداوت دیرینه‌ای با خلافت عباسی داشتند و سلطان می‌توانست با تحریک آنان علیه خلیفه، مانع قدرت‌یابی المقتفی گردد. این ارتباط، از اهمیت فراوانی برخوردار بود؛ چراکه امیر صدقه در جناح‌بندی مخالف سلطان مسعود که معمولاً خلیفه تشکیل می‌داد، وارد نمی‌شد.^۳ از دیگر اقدامات سلطان جهت تضعیف خلیفه، واگذاری اختیارات بیشتر به شحنة بغداد بود. سلطان مسعود، شحنة بغداد - در زمان درگیری با خلیفه الراشد بالله - را که شخصی به نام بَغش سلاحي بود، به قتل رساند؛ زیرا او نسبت به مردم ظلم کرده و نتوانسته بود مانع توسعه قدرت طلبی خلیفه گردد و

۱. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۴۱۶.

۲. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۱۱۴.

۳. ناجی الیاسری، مزیدیان، ص ۱۳۵.



از سوی دیگر، عیاران، شهر بغداد را تاراج کرده بودند. سلطان بعد از عزل و به قتل رساندن بُغش سلاحي، مقام شحنگی بغداد را به امیر مجاهدالدین بهروز داد که یکی از امرای قدرتمند در عراق بود.

تغییر و جابه‌جایی شحنة‌های بغداد توسط سلطان مسعود ادامه داشت. بعد از چند سال، در سال ۵۳۶ق مجاهدالدین بهروز عزل شد و فرد دیگری به نام قزل امیر به مقام شحنگی بغداد منصوب گردید. او از ممالیک سلطان محمود بود و بروجرد و بصره در قلمرو او بودند.^۱ انتصاب‌های پی‌درپی شحنة‌های متفاوت در بغداد از سوی سلطان مسعود، نشان‌دهنده این موضوع است که هیچ‌یک از شحنة‌ها نتوانسته بودند نظر سلطان را درباره مهار قدرت روبه‌رشد خلیفه برآورده نمایند. آخرین شحنة‌ای که به مقام شحنگی بغداد نایل گردید، مسعود بلالی بود. او از هیچ اقدامی جهت تباهی امور بغداد و دربار خلیفه کوتاهی نمی‌کرد. اعتراض‌های مکرر خلیفه به سلطان، نه تنها سودی در بر نداشت، بلکه سلطان میزان نفوذ شحنة بغداد را در تمامی امور گسترش می‌داد.^۲ اعتماد سلطان مسعود به مسعود بلالی، تا جایی بود که سلطان به هنگام درگیری با امرای متحد (بوزابه، عبدالرحمن و عباس)، دو تن از شاهزادگان سلجوقی را که می‌توانست مورد سوء استفاده امرای یاغی برای کسب قدرت باشد، به نام‌های ملک ارسلان و ملک‌شاه‌بن سلجوق، در قلعه تکریت به امیر مسعود بلالی سپرد و خود به آذربایجان رفت.^۳ در این دوره، روابط بین سلطان مسعود و خلیفه المقتفی در ظاهر دوستانه بوده است؛ چراکه ابن‌اثیر می‌نویسد:

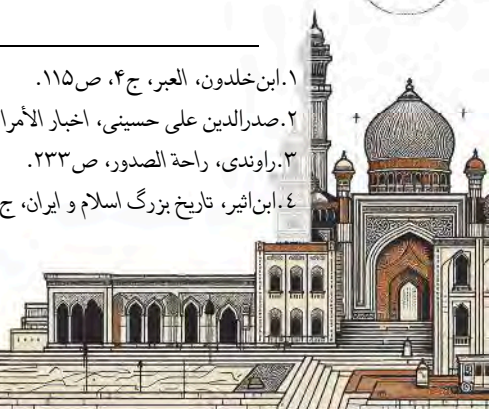
«در ربیع الأول سال ۵۳۳ق، سلطان مسعود وارد بغداد گردید و فصل زمستان بود. سلطان، زمستان را در عراق و تابستان را در جبال (یعنی همدان و نواحی اطراف آن) می‌گذراند. وقتی وارد بغداد گردید، باج‌های مرزی و بازرگانی را موقوف ساخت و دستور داد که لوحه‌هایی در این خصوص بنویسند و اعلان کنند و آنها را بر درهای مساجد و بازارها نصب نمایند. همچنین، توصیه کرد که هیچ‌یک از سپاهیان وی در خانه افراد غیرنظامی بدون اجازه صاحب خانه فرود نیاید. مردم در حق او دعای بسیار کردند و او را ستودند. سبب صدور این دستورها، کمال خازن، وزیر سلطان مسعود بود.»^۴

۱. ابن‌خلدون، العبر، ج ۴، ص ۱۱۵.

۲. صدرالدین علی حسینی، اخبار الأمرا والملوک السلجوقیة، ص ۲۴۱.

۳. راوندی، راحة الصدور، ص ۲۳۳.

۴. ابن‌اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۶، ص ۱۲-۱۱.





در پی تضعیف شدید نهاد خلافت و تحت نظارت قرار دادن خلیفه از سوی سلطان مسعود، روند قدرت‌گیری خلفا موقتاً متوقف شد. با کنترل خلیفه، حکومت سلطان مسعود نیز تا حدی با ثبات‌تر شد. سلطان، اگرچه شدیداً خلیفه را تحت نظر داشت، اما از تقابل با وی اجتناب می‌نمود. سلطان، وزیرش علی بن زینبی را در جهت تسلط هرچه بیشتر بر خلیفه، به وزارت او گماشت. خلیفه در سال ۵۳۴ق از دخالت زیاد وزیر در امور آزوده و خواستار عزل او شد. سلطان مسعود نیز برخلاف تمایل قلبی و برای جلب رضایت خلیفه، این امر را پذیرفت؛^۱ اما خلیفه رقبه طاعت سلطان را بر نمی‌تافت. اگرچه وی به‌طور علنی اقدامی علیه سلطان انجام نمی‌داد، اما در سال ۵۴۱ق پنهانی با چند تن از امرای مخالف مسعود، جهت توطئه علیه سلطان و قتل او متحد شد. با کشف توطئه، سلطان متحدان خلیفه را از میان برداشت و سر امرای شورشی را به درگاه خلیفه فرستاد.^۲ با وجود اینکه سلطان از اتحاد خلیفه با متحدان آگاهی یافت، اما اقدامی علیه او انجام نداد و تنها به تهدید بسنده نمود. این اقدام سلطان، مؤثر واقع شد؛ به‌طوری‌که در سال ۵۴۳ق که دوباره امرای یاغی علیه سلطان مسعود متحد شدند و ملک‌شاه بن محمود را به‌عنوان سلطان انتخاب نمودند، خلیفه امرای ناراضی را همراهی نکرد. همچنین، وی اوضاع را به‌سمع سلطان رسانده و از او خواست به بغداد بیاید و جهت مقابله با یاغیان، دیوار بغداد را نیز مستحکم نمود و نیروهایی را جهت دفاع از شهر گرد آورد.^۳

چرایی نرزش سلطان مسعود در مقابل اقدامات خلیفه المقتفی را در چند مورد می‌توان توضیح داد: ۱. سلطان مسعود از روند قدرت‌گیری خلفای عباسی اطلاع داشت و در صورت کنار گذاشتن خلیفه المقتفی از خلافت، جانشین او نیز این روند را ادامه می‌داد. این موضوع، با جابه‌جایی دو خلیفه قبلی برای سلطان اثبات شده بود و خلفایی که جایگزین می‌شدند، بعد از مدتی تحرکات خود را برای کسب قدرت دنیوی آغاز می‌کردند؛ ۲. سلطان مسعود از

۱. ابن اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۶، ص ۲۴-۲۵؛ سبط بن جوزی، مرآة الزمان فی التاریخ الأعیان، الجزء العشرون، ص ۳۳۳.

۲. نیشابوری، سلجوقنامه، ص ۶۴؛ راوندی، راحة الصدور، ص ۲۳۸؛ نظام الحسینی، العراضة فی الحکایة السلجوقیة، ص ۱۱۰.

۳. صدرالدین علی حسینی، اخبار الأمرا والملوک السلجوقیة، ص ۲۲۶؛ بنداری، زبدة النصرة ونخبة العصرة، ص ۲۶۶.



وضعیت درونی حکومت سلجوقیان آگاهی داشت؛ به خصوص قدرت روبه‌رشد امرای نظامی و اتابکان که در عمل قدرت نظامی سلطان سلجوقی را تضعیف کرده بود؛ ۳. جایگاه خلفای عباسی در بین مردم و این نکته که درگیری سلطان مسعود با دو خلیفه قبلی (المسترشد بالله و الراشد بالله) و کشته شدن آنها به دست اسماعیلیان، این شائبه را در جامعه ایجاد کرده بود که سلطان در قتل آنها نقش اساسی داشته است و این موضوع، سبب گردید سلطان مسعود در برخورد با المقتفی سیاست محتاطانه‌تری در پیش گیرد.

دوره دوم

خلیفه در زمان حیات سلطان مسعود نتوانست سیاست توسعه‌طلبی خلفای سلف خود را در پیش گیرد. این رویکرد نهاد خلافت، با مرگ مسعود در سال ۵۴۷ق تغییر یافت. کشمکش‌های گسترده‌ی شاهزادگان سلجوقی بر سر جانشینی سلطان مسعود، بهترین موقعیت را جهت تحکیم قدرت در اختیار خلیفه قرار داد. حضور تعداد زیاد شاهزادگان مدعی سلطنت در این برهه و ناتوانی آنان در مقابل اقدامات خودسرانه اتابکان - که پس از مرگ مسعود قدرت بسیاری یافته بودند - به تضعیف هرچه بیشتر قدرت حکومت سلجوقیان عراق انجامید. سه جریان عمده، مشخصه چهل سال آخر حکومت سلجوقیان عراق بود: نخست آنکه قدرت و نفوذ سیاسی و نظامی خلافت عباسی، همچنان رو به افزایش بود. دوم، امرای ترک و اتابکان در ولایات گوناگون برای خود حکومت تشکیل داده و در پاره‌ای موارد، دودمان‌های موروثی تشکیل دادند و سوم، قدرت واقعی سلاطین سلجوقی^۱ تضعیف سلاطین سلجوقی عراق، باعث شد خلیفه‌ای چون مقتفی، علیه سلجوقیان سیاست تندروانه‌ای در پیش گیرد.

پس از مرگ سلطان مسعود، اتابکان امور شاهزادگان تحت مراقبت خود را اداره می‌نمودند و قدرتی زیاده یافتند. به‌طور کلی، دوره حکومت سلجوقیان عراق را عصر کشمکش امیران و اتابکان برای چیرگی بر امور سلطنت دانسته‌اند.^۲ به جهت تلاش بسیار اتابکان در قدرت‌گیری شاهزاده تحت نظر خود، منازعات نسبت به گذشته بیشتر شد. در مناسبات با خلافت نیز

۱. باسورث، تاریخ سیاسی و دودمانی ایران در تاریخ ایران، ج ۵، ص ۱۶۵.

۲. فروزانی، سلجوقیان از آغاز تا فرجام، ص ۲۳۸.





نقش سیاسی سلطان کمتر شده و اتابکان نقش مهمی در مناسبات سیاسی سلطان و خلیفه به عهده گرفتند. خلیفه نیز در این منازعات مجال یافت تا به تحکیم و گسترش قدرت خود پردازد. به جهت حضور چندین مدعی سلطنت و عدم قدرت لازم آنان در جهت سرکوبی رقبای خود، پذیرش حکومت ایشان از سوی خلیفه و اخذ منشور، اهمیتی دوچندان یافت. این موضوع به خلیفه جاه طلبی چون مقتفی فرصت مناسبی داد تا پایه‌های حکومت خود را تحکیم نماید. همچنین، خلیفه مجال یافت که حتی به مداخله در امور سلطنت پردازد و معمولاً به اختلافات شاهزادگان سلجوقی دامن می‌زد. با مشاهده ضعف شاهزادگان سلجوقی، خلیفه مقتفی هیچ‌یک از مدعیان را به‌عنوان سلطان نپذیرفت. زمانی که امرای سلجوقی، ملک‌شاه بن محمود (۵۴۷-۵۴۸ق) را بر تخت نشانند، پایه‌های قدرت خلیفه نیز استحکام یافته بود. خلیفه که احساس قدرت می‌کرد، این انتخاب را به رسمیت شناخت و نیروهای ملک‌شاه را به عقب‌نشینی از عراق عرب وادار نمود.^۱ همچنین خلیفه، ملک ارسلان بن طغرل، مدعی دیگر سلطنت را - که توسط مسعود بلالی حمایت می‌شد - نیز به رسمیت شناخت. نیروهای ملک ارسلان در سال ۵۴۹ق به جنگ با خلیفه شتافتند؛ اما خلیفه به تن خویش به پیکارگاه شتافت و مسعود بلالی را در هم کوبید. ملک ارسلان پس از این شکست، نزد امیر قدرتمند آذربایجان، ایلدگز گریخت. خلیفه با این پیروزی مهم، به وزیرش ابن‌هبیره، لقب سلطان العراق و ملک الجیوش داد.^۲ به نظر می‌رسد که خلیفه برای مقابله با مدعیان سلطنت عنوان سلطان العراق را به وزیرش اعطا کرده و با آوردن عنوان سلطان در لقب اعطایی به او، نه تنها عنوان سلطان را کم‌ارزش نمود؛ بلکه به مدعیان سلجوقی نشان داد در پی چنین عنوانی در عراق نباشند. اقدامات خلیفه برای پایان دادن به نفوذ سلجوقیان عراق را در چند مورد می‌توان دسته‌بندی و تحلیل کرد:

۱. از اقدامات مهم خلیفه، حذف نام سلطان از روی سکه‌ها و از خطبه‌ها بود. باسورث^۳ (۱۳۹۳ش/۲۰۱۵م) معتقد است که حذف نام سلاطین سلجوقی از

۱. صدرالدین علی حسینی، اخبار الأمرا والملوک السلجوقیة، ص ۲۲۴؛ ابن‌اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۶، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۲. نجم‌الدین ابوالرجاء قمی، تاریخ الوزرا، ص ۴۴ راوندی، راحه الصدور، ص ۲۸۴-۲۸۵.

3. Bosworth.



سکه‌های بغداد، نشان از پایان مشروعیت سیاسی سلجوقیان در نزد خلیفه بود.^۱ به نظر می‌رسد با این کار، مدعیان سلطنت سلجوقی نیز نام خلیفه را در مناطق متصرفی خود حذف کرده بودند. مشخصاً سلطان محمد بن محمود، نام خلیفه را از خطبه افکنده بود؛ زیرا مقتفی پس از مرگ سلطان محمد، طی نامه‌ای از سلیمان خواست طبق قرار قبلی‌شان، در تمام مناطق تحت نفوذش مجدداً به نام خلیفه خطبه خوانده شود. سلیمان نیز به همه شهرها فرمانی با این عنوان صادر نمود.^۲

۲. اقدام مهم دیگر، مبارزه با عوامل سلطان در بغداد و به خصوص شحنة گماشته سلطان بود. زمانی که خیر مرگ سلطان مسعود به بغداد رسید، مسعود بلالی، شحنة بغداد، به تکریت گریخت. خلیفه المقتفی، خانه او و دیگر اصحاب سلطان مسعود را محاصره کرد و هر چه اموال بود، به سرای خلافت منتقل کرد.^۳ با وضع نابسامانی که سلجوقیان عراق در امور داخلی خود داشتند، دشوار بود تا در بغداد از حقوق به دست آمده خویش همچون پرداخت باج و خراج از سوی خلفا و یا نصب شحنة بغداد دفاع کنند.^۴ با در اختیار گرفتن بغداد، خلیفه به فتح نواحی مختلف عراق اقدام نمود. وی کارگزاران سلجوقی و حتی شعرای محفل دربار سلجوقی، چون شهاب‌الدین سعد بن محمد صیفی (۴۹۲-۵۷۴ق) را به بند کشید.^۵

اقدام دیگر خلیفه، تصرف حلّه بود. پسر برادر سلطان مسعود، به نام ملک‌شاه، جانشین مسعود در عراق گردید. در این هنگام، سلطان ملک‌شاه که یکی از مدعیان بود، سالار کرد را با قشونی به حلّه فرستاد و او داخل شهر حلّه گردید. مسعود بلالی که از بغداد فرار کرده بود، با حیل‌های توانست سالار کرد را به قتل برساند و بر حلّه تسلط پیدا کند. خلیفه وقتی از موضوع آگاه شد، سپاه‌یانی را به همراه وزیرانش عون‌الدین یحیی بن هبیره به سوی مسعود بلالی فرستاد و مسعود بلالی با آنان در آن سوی حلّه درگیر شد؛ ولی در این پیکار شکست خورد.

۱. باسورث، برآمدن سلجوقیان، در کتاب سلجوقیان، ص ۲۱۱.

۲. بنداری، زبدة النصرة ونخبة العصرة، ص ۳۵۱.

۳. ابن اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۶، ص ۲۱۰؛ ابن خلدون، العبر، ج ۴، ص ۱۲۴.

۴. باسورث، برآمدن سلجوقیان، در کتاب سلجوقیان، ص ۹۸-۹۷.

۵. ابن اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۶، ص ۲۱۰.





زمانی که قصد بازگشت به حله را داشت، مردم حله به طرفداری از خلیفه ندا دادند و او را به شهر راه ندادند و لشکریان خلیفه حله را تصرف نمودند.^۱ این اقدام مردم، بازتابی از کارهای زشت بلالی در حله و حکومت مستبدانه اش بود که باعث شد مردم او را از ورود به حله مانع شوند. سپاه خلیفه بعد از شکست مسعود بلالی، بر عراق مسلط شد. بعد از تسلط خلیفه بر عراق، حله به مهلهل ابن ابوالعسکر از امرایی که مدتی در خدمت سلطان مسعود بود، به عنوان اقطاع داده شد.^۲

۳. حمایت از شاهزادگان و مدعیان ضعیف و ایجاد اختلاف در بین سلجوقیان، روی کار آمدن غیاث الدین والدین سلطان محمد بن محمود (۵۴۸-۵۵۴ق)، سبب شد تا سیاست مقتفی مبنی بر به رسمیت نشناختن هیچ یک از مدعیان، تغییر یابد و به سیاست مسترشد و راشد مبنی بر اتحاد با امرا و اتابکان و شاهزادگان ضعیف تر روی آورد. خلیفه ابتدا به اتحاد با امرا گرایش داشت. سلطان محمد بن محمود، مدعی قدرتمندی بود که از سوی امرای قدرتمندی مورد حمایت واقع می شد. تعامل خلیفه مقتفی با ملک سلیمان، رقیب سلطان محمد نیز در امتداد سیاست مسترشد در حمایت از شاهزاده ضعیف تر بود. ملک سلیمان که از سوی سنجر به عنوان ولیعهد معرفی شده بود، با حملات غزها در سال ۵۵۱ق به نواحی غربی گریخت. وی از سوی امرا و سرداران سلجوقی مورد حمایت واقع نشد. در همین سال، به جهت قدرت برتر سلطان محمد نسبت به سایر مدعیان سلطنت، خلیفه سیاست خود مبنی بر عدم پذیرش شاهزادگان به عنوان سلطان را تغییر داده و سیاست خلفای پیشین مبنی بر حمایت از شاهزاده ضعیف جهت مقابله با مدعی قدرتمند را در پیش گرفت. به این ترتیب، ملک سلیمان را با سیصد نفر از همراهانش در بغداد به حضور پذیرفت. اگرچه خلیفه جهت پیشبرد اهداف خود و تضعیف مشروعیت مدعی بزرگ حکومت، سلطان محمد، در ظاهر خطبه سلطنت به نام سلیمان خواند، ولی در عمل از او تعهد گرفت که تحت هر شرایط، مطیع

۱. صدرالدین علی حسینی، اخبار الأمرا والملوک السلجوقیة، ص ۱۵۸-۱۵۹؛ ابن اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۶، ص ۲۱۱؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک والأئم، ج ۱۷، ص ۲۸۴؛ باسورث، تاریخ سیاسی و دودمانی ایران، در کتاب تاریخ ایران، ج ۵، ص ۱۷۴.

۲. ابن اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۶، ص ۳۱۳.



خلیفه باشد و به هیچ وجه، متعرض بغداد نشود و وزیرش نیز از سوی خلیفه تعیین گردد. سلیمان در زمان دیدار خلیفه مانند برخی سلاطین آل بویه و سلجوقی، آستانه درگاه خلیفه را بوسید و پس از ادای سوگند مبنی بر پذیرش شرایط خلیفه، نامش در خطبه به عنوان سلطان ذکر شد؛ اما در بغداد در محاورات، هیچ کس لفظ سلطان را به کار نمی برد و تنها از لفظ معظم استفاده می کردند. تضعیف نهاد سلطنت در این زمان، به اندازه ای بود که به سلیمان، ملک مستحیر می گفتند.^۱ مقتفی برای مقابله با سلطان محمد، سلیمان را با لشکری به سوی شهرهای جبال فرستاد. سپس، از ملک شاه بن محمود نیز دعوت کرد به نیروهای سلیمان پیوندند تا نام او نیز به عنوان ولیعهد سلیمان در خطبه ذکر شود. همچنین، خلیفه توانست حمایت امیر ایلدگز را نیز به دست آورد؛ اما نیروی متحدین در سال ۵۵۱ق مغلوب سلطان محمد شدند.^۲

۴. از اقدامات دوران دیشانه المقتفی، خرید غلامان رومی و ارمنی و تشکیل سپاهی از آنها به نام «خیلیه» بود. به جهت خیانت سپاهیان ترک به خلفایی چون مسترشد و راشد، مقتفی از ترکان رویگردان شد؛ به خصوص اینکه ترکان از هم نژادان سلجوقیان بودند و در مواقع حساس، به آنها روی می آوردند. با حمایت لشکریان جدید، خلیفه مناطق بسیاری را متصرف شد و از سوی خود، والیانی به شهرها فرستاد و دیوار بغداد را محکم کرد و خندق دور شهر حفر نمود.^۳

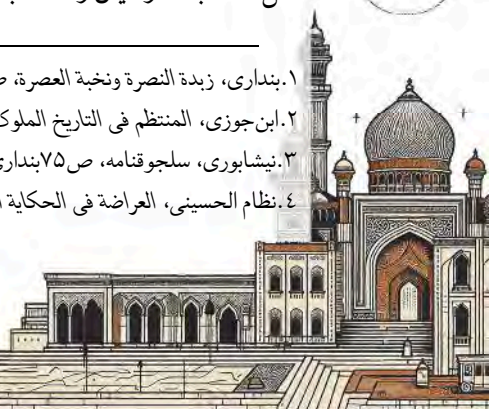
آخرین تلاش های سلجوقیان عراق به منظور کنترل نهاد خلافت و تمرکز دوباره قدرت از سوی سلطان محمد دنبال می شد. به این جهت، خلیفه از قدرت بسیار او وحشت داشت و برای از میان بردن سلطان محمد، با مهم ترین امیرش به نام خاصبگ در نهان توافق کرد که در صورت کُشتن سلطان، وی را به عنوان سلطان عراق خواهد شناخت. توطئه قتل سلطان، با قتل خاصبگ از میان رفت.^۴ بنا بر نوشته بنداری: «سلطان محمد بعد از فرار عمویش سلطان

۱. بنداری، زبدة النصرة ونخبة العصرة، ص ۲۸۹.

۲. ابن جوزی، المنتظم فی التاريخ الملوك والأهم، ج ۱، ص ۱۶۵.

۳. نیشابوری، سلجوقنامه، ص ۷۵ بنداری، زبدة النصرة ونخبة العصرة، ص ۲۸۲.

۴. نظام الحسینی، العراضة فی الحکایة السلجوقیة، ص ۱۲۰.





سلیمان به همدان، به خلیفه نامه نوشت و درخواست کرد که طبق معمول، نام وی را در خطبه بیاورند. خلیفه به این درخواست پاسخ مثبت نداد و جنایتی را که سلطان در حق خاصبگ کرده بود، به یادش آورد و او را مأیوس ساخت. همچنین، وی را از بغداد و نواحی آن که در اختیار سلاطین پیشین بود، ناامید کرد. در این هنگام، امیرانی که اقطاعات بغداد و دیگر نواحی عراق را از دست داده بودند، نزد سلطان اجتماع کردند و گفتند: «رزق‌های ما بریده گردیده و ریشه ما درآمده است. به خانه‌های ما فرود آمده‌اند و نمایندگان و والیان را معزول ساخته‌اند. ناچار، این درد را قبل از آنکه مشکل گردد، باید دوائی اندیشید و آنچه که واقع شده، باید زودتر تدارک و تلافی گردد.» سلطان محمد گفت: «شتاب نکنید؛ زیرا دشمنی با خلیفه، شوم است. دوستانش پسندیده و دشمنانش بدنام هستند. من زشت می‌دانم که سلطنت خود را با دشمنی خلیفه شروع کنم و قصد مخالفت وی بنمایم.» امیران به سلطان گفتند: «ما می‌رویم و این کار را راست می‌کنیم و سنگینی آن را از دوش تو برمی‌داریم. با جمعیت خود به ملاقات جمع آنان می‌رویم و با شمشیرهایمان کشته‌ها را درو می‌کنیم.» سلطان به آنان گفت: «عقیده من، همان است که گفتم و به شما آنچه را که بد می‌دانم، شناساندم. حالا هرچه می‌خواهید و قصد کرده‌اید، انجام دهید. امیران سلطان محمد را بدرود کردند و سوار شدند. هرکس با امیران موافق بود، رفت.»^۱

دلیل عدم نظامی سلطان محمد علیه خلیفه، مورد اختلاف می‌باشد. برخی این موضوع را به دلیل احترام و جایگاه خلیفه می‌دانند و معتقدند دلیل این اقدام سلطان محمد، احترامی بود که مردم برای خلیفه عباسی قائل بودند؛ چراکه این احترام هیچ‌گاه خدشه‌دار نگردید. چنین رویکردی را نظریه پردازان سیاسی آن دوران مثل غزالی فراهم کرده بودند؛^۲ اما این تحلیل با توجه به وقایع تاریخی، قابل اثبات نیست و می‌توان دلیل عدم همراهی سلطان محمد با امرای نظامی در اقدام علیه خلیفه را در این واقعیت جست‌وجو کرد که قدرت سلاطین سلجوقی عراق بعد از سلطان مسعود، به جهت افزایش قدرت اتابکان و خلیفه،

۱. بنداری، زبدة النصرة ونخبة العصرة، ص ۲۸۳.

۲. امسلمی، «بحران مشروعیت و جانشینی؛ از دوره ملک‌شاه تا پایان دوره سلجوقیان (۴۶۵-۵۹۰ق)»، تاریخ‌نامه خوارزمی، ش ۱۸، ص ۱۸۵.



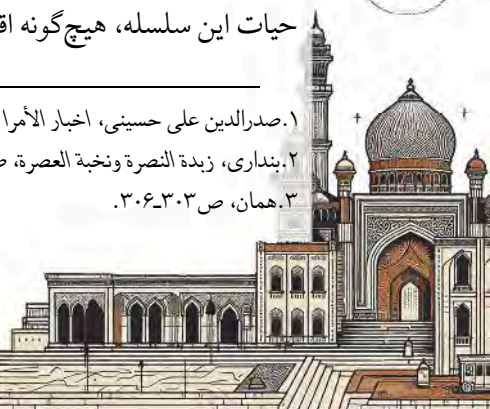


کاملاً تضعیف شده بود و از سوی دیگر، سلطان محمد این واقعیت را درک کرده بود که نمی‌تواند با وضعیت موجود، قدرت و حاکمیت خود را بر عراق و دربار خلیفه اعمال نماید. آخرین تلاش سلطان محمد برای مطیع کردن خلیفه، منجر به نبرد نظامی با المقتفی شد. خلیفه مقتفی با وجود شکست خود، حاضر به آوردن نام سلطان محمد در خطبه نشد. به این جهت، سلطان محمد به محاصره بغداد پرداخت. ظاهراً سلطان محمد به دلیل احترام به خلیفه، مخالف محاصره بغداد بود؛ اما از سوی وزیر و سپاهیان وادار شد که بغداد را محاصره نماید. وی در پی راهی برای مصالحه با خلیفه بود و حتی در حین محاصره، از خلیفه خواست تنها نام او را در خطبه بیاورد. وی حتی امتیازاتی به خلیفه داده و پذیرفت هیچ شحنة‌ای در بغداد نگمارد و خود نیز مطیع خلیفه باشد؛ اما مقتفی این شرایط را نپذیرفت و سلطان را در ادامه محاصره مصمم‌تر نمود.^۱ در هنگام محاصره، ابن‌هیبره وزیر خلیفه، اغلب امرای سلطان را تطمیع و سپاهیان را از مقابله با خلیفه با این عنوان که خلاف شرع است، برحذر داشت و از آنان می‌خواست سلطان را ترغیب به ترک مخاصمه نمایند. همچنین، حامیان خلیفه جهت طولانی شدن مدت محاصره و از بین رفتن توان نیروهای سلجوقی، به دروغ وعده‌ی همراهی به سلطان محمد می‌دادند. به همین جهت، نیروهای سلطان در کار جنگ اهمال می‌نمودند. این اقدامات، سبب تضعیف سپاهیان سلطان و کندی اقدام آنان در محاصره بغداد شد.^۲ پس از طولانی شدن محاصره، خلیفه رسولانی نزد حاکمان شهرهای دیگر فرستاد تا از آنان کمک بگیرد. ابتدا به امیر اینانج وعده داد که در صورت حمله به همدان، پایتخت سلطان محمد، اقطاع بسیاری در عراق به او واگذار خواهد کرد. سپس، از شاهزاده سلجوقی نیز خواست که در حمله به همدان، به اینانج بپیوندد. متحدان عزم تصرف همدان نمودند که سبب ترک محاصره بغداد و بازگشت سلطان محمد به همدان شد.^۳ با شکست محاصره بغداد، سلجوقیان عراق برای همیشه از تصرف آن ناامید شده و تا پایان حیات این سلسله، هیچ‌گونه اقدامی جهت تصرف آن نکردند.

۱. صدرالدین علی حسینی، اخبار الأمرا والملوک السلجوقیة، ص ۲۴۸.

۲. بنداری، زبدة النصرة ونخبة العصرة، ص ۲۹۵.

۳. همان، ص ۳۰۳-۳۰۶.





پس از بازگشت سلطان محمد به همدان، خلیفه سپاهیان به سلیمان داده و از او خواست با حمایت متحد خود، ایلدگز به مقابله با سلطان محمد بروند. اگرچه سلطان محمد نیروهای متحد خلیفه را مغلوب نمود، اما در نهایت، به جهت توان خلیفه، با وی مصالحه نمود. مقتفی نیز که خود را عاجز از در هم شکستن قدرت سلطان محمد می‌دید، به صلح رضایت داد. سلطان محمد پس از مدت کوتاهی از این واقعه، در سال ۵۵۴ ق مُرد. وی پیش از وفات خود، چندین بار از خلیفه خواست خطبه سلطنت به نام پسرش خوانده شود؛ ولی با ممانعت خلیفه مواجه گشت.^۱

خلیفه مقتفی در جهت گسترش مناطق تحت نفوذش، سعی بسیاری نمود. از زمان تصرف بغداد به دست آل بویه (۳۳۴ ق)، مقتفی نخستین خلیفه عباسی بود که علاوه بر بغداد، بر شهرهای اطراف آن نیز به صورت مستقل فرمان راند. وی همچنین، توانست نفوذ سلجوقیان را در آن مناطق برای همیشه از میان ببرد. اگرچه دستاوردهای وی تا حدّ زیادی معلول ضعف و کشمکش‌های داخلی سلجوقیان بود، اما به هر حال، نقش وی نیز در حوادث برجسته بود. وی شخصاً در جنگ شرکت می‌کرد و بر سپاهیانش فرمان می‌راند و این سیاست را تا پایان عمرش در سال ۵۵۵ ق حفظ کرد.^۲ ابن خلدون می‌نویسد: مقتفی، نخستین خلیفه‌ای بود که توانست خود به تنهایی و بدون دخالت دیگران بر عراق حکومت کند.^۳

خلیفه مستنجد: پایان نفوذ سلجوقیان بر عراق

با به خلافت رسیدن ابوالمظفر المستنجد بالله یوسف بن محمد المقتفی (۵۵۵-۵۶۶ ق)، خلیفه جدید در رویارویی با سلاطین سلجوقی، شیوه‌ای بی‌باکانه‌تر از اسلاف خود در پیش گرفت. در سوی دیگر، سلجوقیان عراق رو به زوال بودند. بنابراین، وی در کسب قدرت دنیوی و تقابل با سلجوقیان عراق، از اسلاف خود نیز پا فراتر نهاد. وی به قتل ملک‌شاه بن محمود سلجوقی (۵۵۴-۵۵۵ ق) از طریق مسموم نمودنش مبادرت ورزید. ملک‌شاه پس از قدرت‌گیری، از خلیفه خواسته بود به جای ملک سلیمان، نام او در خطبه

۱. نیشابوری، سلجوقنامه، ص ۷۶؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۴۶.

۲. ابن عبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۲۹۱.

۳. ابن خلدون، العبر، ج ۴، ص ۱۳۶.



خوانده شود. خلیفه نیز توسط وزیرش ابن هبیره، کنیزی زیارو را نزد ملک‌شاه فرستاد که مأموریت اصلی او، مسموم ساختن سلطان بود. با مرگ ملک‌شاه، سلیمان نیز پس از مدت کوتاهی توسط امرایش کشته شد.^۱

به‌طورکلی، با مرگ سلطان محمد، شاهزادگان سلجوقی بیش از گذشته ملعبه دست اتابکان خود شدند. در حقیقت، در این زمان، اتابکان، از شاهزادگان سلجوقی در جهت منافع و قدرت‌گیری خود استفاده می‌کردند. به همین دلیل، ارتباط خلیفه مستنجد نیز با اتابکان بیشتر شد. خلیفه به پیروی از سیاست خلفای سلف، مبنی بر مقابله با شاهزاده‌ی قدرتمند و اتحاد با شاهزادگان ضعیف‌تر، با درخواست ارسلان‌بن طغرل که از سوی امیر قدرتمندی چون ایلدگز حمایت می‌شد، به مقابله پرداخت و با فرستاده آنها با بدترین وجهی رفتار نمود.^۲ وی نه تنها از پذیرش خواسته آنان مبنی بر آوردن نام ارسلان در خطبه خوداری نمود، بلکه سایر مدعیان سلطنت و اتابکان، آنان را جهت مقابله با ارسلان تحریک نمود. مستنجد نامه‌ای به امیر آقسنقر نوشت و به وی خاطر نشان کرد که در صورت پیروزی بر ایلدگز، خطبه سلطنت را به نام شاهزاده مورد حمایت او، یعنی پسر سلطان محمد خواهد خواند. همین تدبیر را خلیفه با مدعی دیگر سلطنت، محمودبن ملک‌شاه که تحت حمایت زنگی امیر فارس قرار داشت، به کار برد. به این ترتیب، خلیفه جبهه نیرومندی علیه ایلدگز ترتیب داد و جهت تضعیف هرچه بیشتر ارسلان‌بن طغرل و ایلدگز، طی نامه‌ای آنان را به جهت مقابله با اوامر خلیفه نکوهش نمود.^۳

پیامد سیاست خلیفه در این زمان، تداوم درگیری و ناآرامی در تمامی نواحی عراق عرب و عجم و نواحی فارس و آذربایجان و تضعیف تمامی مدعیان سلطنت در جهت ازدیاد قدرت نهاد خلافت بود. سیاست خلیفه در جهت از میان بردن نفوذ سلجوقیان، سبب شد برخی از امرا تحت حمایت خلیفه درآیند و یا بسیاری از آنها به جهت عدم توان مقابله با سایر امرا، مناطق خویش را تحت حمایت خلیفه درآورند. این اقدامات، قدرت خلیفه را دوچندان نمود؛

۱. بنداری، زبدة النصرة ونخبة العصرة، ص ۳۵۴؛ ابن اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۷، ص ۸۱ و ۸۶.

۲. ابن اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۷، ص ۸۹.

۳. همان، ص ۹۰ و ۹۵.





به طوری که وی توان آن را یافت تا قدرت خود را در جنوب بین‌النهرین گسترش دهد. در سال ۵۵۸ق المستجد دستور داد قبیله بنی‌اسد را که اهل حله مزیدیه بودند، از میان ببرند. خلیفه مستنجد به جهت فراغتی که از عدم حضور سلجوقیان در عراق عرب پیدا کرده بود، تصمیم گرفت به حیات سیاسی این امارت شیعه‌مذهب که با سلجوقیان عراق علیه خلیفه اقداماتی انجام داده بود، پایان بخشد. بهانه اقدام علیه بنی‌اسد زمانی ایجاد شد که وقتی سلطان محمد بغداد را محاصره کرده بود، بنی‌اسد او را یاری کرده بودند. بنابراین، خلیفه به امیر یزدن بن قماج دستور داد که با آنان پیکار کند و آنان را از شهرهای عراق براند. افراد قبیله بنی‌اسد در بطائح (جایگاهی بین واسط و بصره) پراکنده بودند و دستیابی بر ایشان امکان نداشت. امیر یزدن، از ابن معروف رهبر قبیله منتفق که در سرزمین بصره بود، درخواست یاری کرد و ابن معروف با گروه بسیاری به یاری او آمد و بنی‌اسد را در محاصره گرفتند و آب را بر روی آنان بستند. یزدن مدتی در جنگ شکیبایی نشان داد؛ ولی خلیفه او را به دلیل تعلل در این کار سرزنش نمود و او را متهم کرد که با بنی‌اسد به علت مذهب تشیعی که دارند، همدستی و موافقت کرده است. علت این اتهام، آن بود که یزدن شیعی مذهب بود. با پیام خلیفه، یزدن بر بنی‌اسد سخت گرفت و بنی‌اسد مجبور به تسلیم شد و چهار هزار تن از آنان به قتل رسید. از حضور آنها در حله مزیدیه ممانعت شد و طایفه بنی‌اسد در شهرها پراکنده شدند. بطائح و سایر شهرهای آنان، به ابن معروف داده شد و حکومت آنها به بنی‌زنگی منتقل گردید.^۱ دلیل اصلی این اقدام خلیفه، آن بود که حکومت بنی‌مزید، به حمایت از شیعیان بغداد می‌پرداختند. بدین ترتیب، مستنجد توانست قدرت خود را گسترش داده و مدعی بزرگی را از میان بردارد که خود را گماشته سلجوقیان می‌دانستند.

مستنجد در آخرین سال‌های خلافت خود، جهت تضعیف هرچه بیشتر ارسلا‌نشاه، درخواست آقسنقر احمدیلی مبنی بر آوردن خطبه به نام شاهزاده تحت حمایت او را پذیرفت و همین تأیید ظاهری را تنها در قبال دریافت مبلغ معین پذیرفت و از او خواست هیچ ادعایی بر سرزمین

۱. ابن‌اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۷، ص ۱۶۴-۱۶۵؛ استنلی لین پل و دیگران، تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومتگر، ج ۱، ص ۲۱۴؛ ذهبی، تاریخ اسلام، ج ۳۸، ص ۳۸.



عراق نداشته باشد.^۱ خلیفه در حقیقت، قصد داشت تمامی مناطق عراق عرب را که در تصرف خود داشت، بدون هیچ‌گونه مداخله از سوی شاهزادگان سلجوقی حفظ نماید. ارسلان بن طغرل و امیر قدرتمند او ایلدگز نیز اقدامات خلیفه مستنجد را بی‌پاسخ نمی‌گذاشتند. ایشان مستقیماً به قلمرو خلیفه تعرض نمودند. آنان به امیر شمله، فرمانروای خوزستان، حکومت شهرهای بصره و واسط و حله را واگذار نمودند. خلیفه برای مقابله با امیر شمله که به منظور تصرف مناطق مذکور آمده بود، از قدرت مذهبی خود جهت تضعیف او سود برد. مستنجد توانست شمله را شکست داده و از تملک مناطق واگذار شده به او ممانعت نماید.^۲ سرانجام، خلیفه پس از تکاپوهای بسیار جهت کسب قدرت و تصرف مناطق مختلف عراق که توأم با کامیابی بود، در سال ۵۶۶ق کشته شد. بزرگان حکومت بغداد به دلیل بیمی که از وی داشتند، او را در حمام خفه کردند.^۳

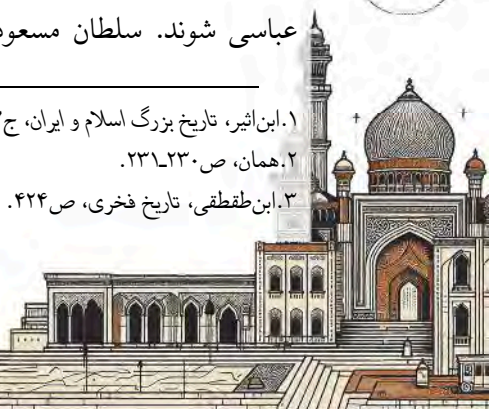
نتیجه

بر اساس یافته‌های پژوهش حاضر، خلفای عباسی پس از قتل مسترشد، او را الگوی خود قرار داده و در جهت اکتساب قدرت دنیوی کوشیدند؛ اما سلجوقیان عراق مانند دوره ابتدایی سلجوقیان، خواستار تفکیک نهاد خلافت از سلطنت و فروکاستن خلافت به امور معنوی بودند. سیاست خلفای عباسی در تقابل با سلجوقیان عراق، تضعیف سلجوقیان عراق از طریق دامن زدن به نفاق و کشمکش‌های داخلی میان شاهزادگان سلجوقی و اتحاد با امرای ترکمان و اتابکان و شاهزادگان ضعیف‌تر بود. خلیفه راشد به تأسی از پدرش، با سلجوقیان به پیکار برخاست؛ اما از سلطان مسعود شکست خورد. با عصیان‌گری راشد، سلجوقیان کوشیدند با انتصاب خلیفه جدید و تحت کنترل قرار دادن او، مانع روند قدرت‌گیری خلفای عباسی شوند. سلطان مسعود خلافت را تحت نظارت و محدودیت شدید قرار داد و

۱. ابن اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۷، ص ۲۳۶.

۲. همان، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۳. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۴۲۴.





قدرت‌طلبی ایشان را مهار نمود. ابزارهای سلطان مسعود برای مبارزه با قدرت روبه‌رشد خلفای عباسی را در چند مورد می‌توان دسته‌بندی نمود: نخست، انتصاب خلیفه‌ای مطیع و گرفتن سوگندنامه‌هایی از خلیفه به‌منظور حفظ وفاداری به سلطان. دوم، انتصاب امرای قدرتمند مانند مسعود بلالی به‌عنوان شحنه بغداد برای مهار قدرت میدانی خلیفه. سوم، اتحاد با امارات‌های محلی عرب در منطقه بین‌النهرین مانند بنی‌مزید که مخالفان عقیدتی خلیفه عباسی بودند. با این حال، اقدامات سلطان مسعود موقتی بود و خلیفه مقتفی با به‌کارگیری نیروهای ارمنی و رومی توانست نیروی نظامی مؤثری سامان داده و بغداد را از سیطره سلجوقیان رها سازد. مستنجد توانست با در هم کوفتن قدرت مزیدیان، جنوب عراق را نیز تحت تسلط در آورد. روند قدرت‌گیری خلفای عباسی، روندی تدریجی و روبه‌تزايد بود. ایشان ابتدا بغداد را از سلطه سلجوقیان آزاد ساختند و پس از آن، عراق را متصرف شده و حتی به عراق عجم لشکر کشیدند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی، ۱۳۷۱، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه: عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران، انتشارات علمی.
- ابن اثیر الجزری، علی بن ابی‌الکریم... عبدالواحد الشیبانی، ۱۳۸۲ق، تاریخ الباهر فی الدولة الاتابکیة (بالموصل)، تحقیق: عبدالقادر احمد طلیمات، قاهره، دار الکتب الحدیثة بالقاهرة.
- ابن العمرانی، ۱۴۲۱ق، الأنباء فی التاريخ الخلفاء، تحقیق: قاسم السامرائی، قاهره، دار الآفاق العربیة.
- ابن جوزی، عبدالرحمن، ۱۳۵۸ق، المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، حیدرآباد دکن، مطبعة دائرة المعارف العثمانیة.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۳۶۸، العبر و دیوان المبتدأ والخبر، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن خلکان، شمس الدین احمد، بی تا، وفيات الأعیان، حققه: الدكتور احسان عباس، بیروت، دار صادر.
- ابن ظافر ازدی، ۱۹۹۹م، اخبار الدول المنقطعة، تحقیق: عصام مصطفی هزیمه و دیگران، اردب - الأردن، مؤسسة حمادة للخدمات والدراسات الجامعیة.
- ابن عماد حنبلی، ۱۴۰۶ق، شذرات الذهب، تحقیق: الارناؤوط، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر.
- ابن القلانسی، ابویعلی حمزه، ۱۹۰۸م، ذیل تاریخ دمشق، بیروت، نشر الآباء الیسوعیین.
- ابن کثیر، عمادالدین، ۱۹۳۲م، البداية والنهاية، قاهره، مطبعة السعادة.
- ابن العبری، غریغوریوس بن هارون، ۱۳۷۷، مختصر تاریخ الدول، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن طقطقی، محمد بن علی، ۱۳۶۰، تاریخ فخری، ترجمه: محمد وحید گلپایگانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- باسورث، ک. ا، ۱۳۸۰، برآمدن سلجوقیان، در کتاب سلجوقیان، ترجمه و تدوین: یعقوب آژند، تهران، انتشارات مولی.
- باسورث، ک. ا، ۱۳۸۱، تاریخ سیاسی و دودمانی ایران، در تاریخ ایران، ترجمه: حسن انوشه، تهران، چاپ پنجم، امیرکبیر.
- بنداری، فتح بن علی، ۱۳۵۷، زیادة النصره ونخبة العصرة، ترجمه: محمدحسین جلیلی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- توران، عثمان، ۱۳۹۵، سلجوقیان، ترجمه: پرویز شاهمراسی، تبریز، نشر اختر.
- حسینی، صدرالدین علی، ۱۹۸۶م، اخبار الأمرا والملوک السلجوقیة، تحقیق: محمد نورالدین، بیروت، دار القرا.
- راوندی، محمد بن علی، ۱۳۸۶، راحة الصدور وآية السرور، تصحیح: محمد اقبال، تهران، انتشارات علمی.
- ذهبی، حافظ شمس الدین، ۱۴۱۳ق، تاریخ اسلام و وفيات المشاهیر الاعلام، طبع الثانی، بیروت، دار الکتب العربی.
- سبط بن الجوزی، علی بن عبدالله، ۱۴۳۴ق، مرآة الزمان فی تواریخ الأعیان، دمشق، دار الرسالة العالمیة.





طقوش، محمد سهیل، ۱۴۳۷ق/۲۰۱۶م، تاریخ السلاجقة فی خراسان وایران والعراق، الطبعة الثانية، بیروت، دار النفائس.

عمادالدین کاتب اصفهانی، ۲۰۰۴م، تاریخ دولت آل سلجوق، تصحیح: یحیی مراد، بیروت، دار العلمیة.

فروزانی، ابوالقاسم، ۱۳۹۳، سلجوقیان از آغاز تا فرجام، تهران، انتشارات سمت.

قمی، نجم‌الدین ابوالرجاء، ۱۳۶۳، تاریخ الوزراء، به کوشش: محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

کجباف، علی‌اکبر و قدیری، زهره، ۱۳۹۱، سلجوقیان عراق (۵۱۱-۵۹۰ق/۱۱۱۸-۱۱۹۴م)، اصفهان، انتشارات کنکاش.

کرمانی، افضل‌الدین ابوحامد، ۱۳۱۱، عقده‌العلی للموقف الاعلی، تصحیح: علی محمد عامری نائینی، تهران، نشر مجلس.

لین پل، استانلی و دیگران، ۱۳۶۳، تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومتگر، ترجمه: صادق سجادی، تهران، نشر تاریخ ایران.

مستوفی، حمدالله، ۱۳۶۴، تاریخ گزیده، تصحیح: عبدالحسین نوایی، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.

ناجی الیاسری، عبدالجبار، ۱۳۹۰، مزیدیان (پژوهشی درباره اوضاع سیاسی و فرهنگی امیرنشین مزیدی اسدی در حله)، ترجمه: عبدالحسین بینش، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

نخجوانی، هندوشاه‌بن‌سنجر بن‌عبدالله صاحبی، ۱۳۵۷، تجارب السلف (در تواریخ خلفا و وزرای ایشان)، به تصحیح: عباس اقبال، چاپ سوم، تهران، کتابخانه طهوری.

نظام‌الحسینی یزدی، محمد، ۱۳۸۸، العراضة فی الحکایة السلاجوقیة، به کوشش: مریم میرشمسی، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار.

نیشابوری، ظهیرالدین، ۱۳۳۲، سلجوقنامه، تهران، نشر کلاله خاور.

کریمی، آنا دردی، تابستان ۱۳۸۸، «روابط سلجوقیان با خلافت عباسی با تأکید بر دوران سلطان مسعود سلجوقی»، مجله رشد و آموزش تاریخ، دوره دهم، شماره ۴: ۲۹-۳۵.

مسلمی، شهناز، پاییز ۱۳۹۶، «بحران مشروعیت و جانشینی از دوره ملک‌شاه تا پایان دوره سلجوقیان (۴۶۵-۵۹۰ق)»، تاریخ‌نامه خوارزمی، سال پنجم، شماره هجدهم: ۱۷۶-۲۰۱.

مرسلپور، محسن و اسدی، مهدی، ۱۳۹۱، «تکاپوهای خلیفه مسترشد برای کسب قدرت دنیوی و تقابل او با سلجوقیان عراق»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، سال چهارم، شماره پانزدهم: ۱۶۷-۱۸۴.

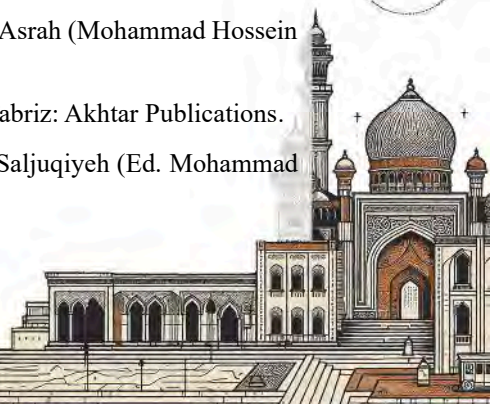




References

Books

- Ibn Atheer, E. A. (1992). History of Islam and Iran (Abbas Khalili & Abol-Qasem Hellat, Trans.). Tehran: Elmi Publications.
- Ibn Atheer al-Jazari, A. I. A. A. K. A. V. A. Sh. (2003). The Brilliant History of the Atabak State (Ed. Abdol-Qader Ahmad). Cairo: Dar al-Kotob al-Hadith.
- Ibn Al-Emrani. (2000). Al-anba fi tarikh al-kholafa (Ed. Qasem Al-Samaraei) Cairo: Dar al-Afaq al-Arabiyyah.
- Ibn e- Jowzi, A. R. (1979). Al-Montazem fi tarikh al-moluk wa al- melal. Heidarabad Deccan: Ottoman Encyclopedia Publications.
- Ibn Khaldun, A. R. (1989). Lessons and diwan al-mobtada va al-khabar (Abdol-Mohammad Aitaei, Trans.). Tehran: Institute of Cultural Studies and Investigations.
- Ibn Khalkan, Sh. A. (n.d.). Vafiyat al a'yan (Ed. Dr. Ehsan Abbas). Beirut: Dar e-Sader.
- Ibn Zafer Azodi. (1999). The news of the governments of region. Irbid – Jordan: Hamda Institute of University Services and Studies.
- Ibn Emad Hanbali. (1985). Shozurat al zahb (Ed. Al-Arnaout, Damascus). Beirut: Dar al- Ibn e- Kathir.
- Ibn al-Qalanesi, A. Y. H. (1908). The History of Damascus. Beirut: Aba' al Yasu'ein Publications .
- Ibn Kathir, E. (1932). Al-bedayah va al-nahayah. Cairo: Al-Sa'adah Publications.
- Ibn al-Abri, G. I. H. (1998). Summary of the history of states (Abdol Muhammad Ayati, Trans.). Tehran: Elmi Farhangi Publications.
- Ibn Taqtaqi, M. I. A. (1981). Fakhri History (Mohammad Vahid Golpayegani, Trans., 2nd ed.). Tehran, Elmi Farhangi Publications.
- Bassworth, K. A. (2001). The advent of Seljuks (Yaqub Azanand, Trans.). Tehran: Mowla Publications.
- Bassworth, K. A. (2002). The Political and dynastic history of Iran in history of Iran (Hassan Anousheh, Trans., 5th ed.). Tehran: Amir Kabir Publications.
- Bandari, F. I. A. (1978). Zobdat al Nasrah va Nokhbat al Asrah (Mohammad Hossein Jalili, Trans.). Tehran: Bonyad Farhang Publications.
- Turan, O. (2016). Seljuks (Parviz Shahmarasi, Trans.). Tabriz: Akhtar Publications.
- Hosseini, S. A. (1986). Akhbar al omara va al moluk al Saljuqiyeh (Ed. Mohammad Nouredin). Beirut: Dar al-Qora.





- Rawandi, M. I. A. (2007). *Rahat al sodur va ayat al sorur* (Ed. Mohammad Eqbal). Tehran: Elmi Publications.
- Zahabi, H. Sh. (1992). *Tarikh e islam va vafiyat al Mashahir al a' lam* (2nd ed.). Beirut: Dar al-Ketab al-Arabi.
- Sebt ibn al-Jowzi, A. I. A. (2012). *Mer'at al zaman fi tavarikh al a'yan*. Damascus: Dar al-Resalat al-Elmiyah.
- Taqvash, M. S. (2016). *History of Seljuks in Khorasan, Iran and Iraq* (2nd ed.). Beirut: Dar al-Nafais.
- Emadeddin Kateb Esfahani, (2004). *History of Seljuk government* (Ed. Yahya Morad). Beirut: Dar al-Elmiyah.
- Foruzani, A. Q. (2014). *Seljuks from the beginning to the end*. Tehran: SAMT Publications.
- Qomi, N. A. A. R. (1984). *History of ministers*. Tehran: Institute of Cultural Studies and Investigations.
- Kajbaf, A. A. & Qadiri, Z. (2012). *Seljuks of Iraq (511-590 B. C / 1118-1194 A. D)*. Isfahan: Kankash Publications.
- Kermani, A. A. D. A. H. (1932). *Aqd al-Ali le al moquf al a' la* (Ed. Ali Mohammad Amiri Naeini). Tehran: Majles Publications.
- Lin Poll, S. et al (1984). *History of Islamic government and the governing dynasty* (Sadegh Sajjadi, Tehran, Trans.). Tehran: Tarikh-e-Iran Publications.
- Mostowfi, H. (1985). *Tarikh e- Ghozideh* (Ed. A. H. Nawaei, 3rd ed.). Tehran: Amir Kabir Publications.
- Naji al-Yaseri, A. J. 2011). *A research on the political and cultural conditions of Asadi dynasty in Helleh* (Abdol-Hossein Binesh, Trans.). Qom: Hozeh and University Institute.
- Nakhjawani, H. I. S. I. A. S. (1978). *Experiences of salaf on the history of caliphs and their ministers* (Ed. Abbas Eqbal). Tehran: Tahuri Library.
- Nezam al-Hosseini Yazdi, M. (2009). *Al-arazah fi hekayat al Saljuqiyah*. Tehran: Mahmoud Afshar's Institute of Endowment .
- Neishaburi, Z. (1953). *Seljuknameh*. Tehran: Kalaleh Khawar Publications.

Journals

- Karimi, A. D. (2009). "Seljuks relations with Abbasid caliphate with confirmation of the role of sultan Masood Seljuk". *History Education Journal*, 4, 29-35.
- Moslemi, Sh. (2017). "Crisis of legitimacy and succession from Malekshah to the fall of Seljuqs (465-590 B.C.)," *Tārikhnameh Khwarāzmī*, 18,176-201.
- Morsalpoor, M. & Asadi, M. (2012). "Caliph's trying to gain worldly power and competing with the Seljuks of Iraq". *Quarterly Journal of History of Islam Studies*, 15, 167-184.

